



سرزمین فراموش شدگان

خلاصه‌ای از کتاب «سرزمین سوخته» اثر دکتر رضا رئیس طوسی

در سال ۱۳۵۸ زمانی که مرحوم مهندس بازرگان به عنوان نخستین مدیر اجرایی کشور در جمهوری اسلامی ایران به سیستان سفر کرد سخنان خود را با جملاتی به این مضمون در جمع مردم منطقه آغاز کرد که: «گفته می‌شود هر آنچه از چشم [مرکز نشینان] دور است از دل هم دور است و گویی سرنوشت مردم سیستان مصداق این سخن است...»

قصه پرغصه سیستان اجازه نمی‌دهد این سخن مرحوم بازرگان، از ذهن مردم آن دیار پاک و یا به فراموشی سپرده شود. زمانی این قصه پرغصه ترمی شود که به آنچه بر این سرزمین و مردمش گذشته است آگاهی یابیم. همچنین آن‌گاه این غصه عمیق ترمی شود که نیم‌نگاهی به وضعیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی اکنون سیستان و بلوچستان با آن همه استمدادهای کم‌نظیر و دانش آموزشی داشته باشیم که در اوج محرومیت و عدم دسترسی به امکانات متعارف علمی - تحصیلی و فارغ از زانت‌های این یا آن جناح و این یا آن نهاد به مدارج و توانایی علمی قابل قبولی دست یافته‌اند، اما جایگاه و آرامش و امنیتی درخورشان خویش برای ماندن و ساختن زادگاهشان نمی‌یابند. اینها و مسائل پیچیده دیگر به همراه ویژگی‌های سیاسی - امنیتی آن منطقه دست به دست هم داده‌اند تا نه در حرف که به واقع، همچنان سیستان و بلوچستان را منطقه‌ای محروم بسیم.

وقتی دریافتیم «غرشمار» لغت تحریف‌شده در محاوره از واژه «غیرشمار» به معنای «غریب‌شمار» یا «غیرخودی» است که برای این مردم ستم‌دیده به کار برده‌اند اندوهم بیشتر شد. همه‌جا می‌خواندم که مردم سیستان، مردمی دلیر، آزاده، سخت‌کوش و شریف هستند و روستاییان آنها را اصلی‌ترین تولیدکنندگان خوانده‌اند. در شگفت بودم که چرا می‌باید این مردم را که در واقع «خودی» های اصیل بوده‌اند «غیرشمار» یا «غیرخودی» بخوانند. همین اندوه من را واداشت تا در باره سرنوشت آن روزگاران سیستان به تحقیق بپردازم.

این انگیزه قوی، نویسنده را به تلاش وامی‌دارد؛ تلاشی که نبش قبر گذشتگان و یا فخرفروشی بپیوده بر داشته‌های پیشین نیست، بلکه در نگاه کلان و کارشناسانه ابتدا باید آنچه را که بوده‌ایم و داشته‌ایم و آنچه را که بر ما رفته است به خوبی بشناسیم و آن‌گاه از دل این شناخت، راه خود را طراحی کنیم. گزارشی از وضعیت حاد مردم سیستان به یکی از نمایندگان آنها در مجلس شورای اسلامی به درستی ضرورت تلاش فوق‌را به نمایش می‌گذارد:



«دشت‌گر گرفته و بی‌آب سیستان، با مردمی که از این همه بی‌توجهی به جان آمده‌اند، به چشمانی که حتی اشک نیز در آنها خشکیده است، الزاماً مایوسانه به سرنوشت ذلت‌بار خویش می‌نگرند. تصویر واقعی سیستان امروز مزارعی است که به شور و زار تبدیل گشته و قبرستان گسترده‌ای است که میلیون‌ها ماهی از عطش مرده دریاچه هامون را و ده‌ها هزار گاو و گوسفند

«سرزمین سوخته» عنوان پژوهشی است ارزنده که با انتشار آن از سوی انتشارات «گام نو» در سال ۱۳۸۵ به عرصه تحقیق و پژوهش و البته به تصمیم‌سازان و برنامه‌ریزان این سرزمین هدیه شده است. این اثر پرتلاش با هفت فصل و مقدمه‌ای که بیانگر انگیزه نویسنده - دکتر

رضارئیس طوسی - در پیگیری و به ثمر رساندن این تحقیق است، با بیان جملاتی کوتاه به نقل از یک گزارش نیز، که زینت بخش جلد کتاب است، گذشته و اکنون این سرزمین اعجاب‌آور را به هم گره زده است؛ گرهی که شاید بتوان با سال‌ها تلاش و برنامه‌ریزی دقیق و مدبرانه موفق به بازکردن آن شد.

«هیولایی که از کودکی ما را به شدت از آن می‌ترساندند غرشمار نام داشت... می‌گفتند غرشمارها از سیستان آمده‌اند... اما همراه با قصه غرشمارها برای ما قصه‌های رستم و سهراب را هم می‌گفتند. رستم در این قصه‌ها پهلوانی بزرگ، جوانمردی نامور، شجاع، صبور و باگذشت بود... که در یکی از شهرهای پر برکت و آباد سیستان به دنیا آمده بود... کمی که بزرگتر شدم توانستم غرشمارها را ببینم. مردمی آرام‌صبور، مقاوم و زحمتکش بودند. در گفت‌وگو با کهنسالان آنها

در یافتن که پدران آنها نسل‌ها در سیستان به کار کشاورزی و دامداری اشتغال داشته‌اند. انگلیسی‌ها سرزمین آنها را که برای کشاورزی و دامداری بی‌نظیر بوده است در دو نوبت از آنها گرفته‌اند... مقاومت آنها به کمک انگلیسی‌ها توسط حاکم سیستان به شدت سرکوب شده است... و مجبور شده‌اند دسته دسته به دنبال نان به شهرهای دیگر مهاجرت کنند.

را در سینه باز و هر دم فراینده خود جای داده است. صحنه دلخراش «قبر» گونه‌هایی که در زمین کنده شده‌اند و بچه‌ها را از گزند تابش آفتاب بی‌امان تابستانه کویر و هجوم داغ بادهای سوزان ۱۲۰ روزه کویر سیستان در آن قرار داده‌اند دل هر انسان بی‌رحمی را به رحم می‌آورد.»

نویسنده بر آن نیست تا به گونه‌ای تصنعی دل دیگران را به درد آورد، بلکه این امر واقعیتی است که هر قسم انقطاع را بین گذشته و حال سیستان منتفی می‌داند و این دورا به درستی به هم پیوند می‌دهد که مردم سیستان همچنان و به سختی در گرداب عوارض حوادث - حوادث که نه، فجایع - تاریخی پیش از این گرفتارند. اگر گام به گام به همراه مؤلف این اثر، با تاریخ پیش برویم آن را با تمام وجود حس می‌کنیم.

سیستان را به مسلخ می‌برند

در فصل نخست کتاب «سیستان و نخستین گام‌های نفوذ استعمار» پس از بیان تفصیلی اهمیت و ویژگی‌های منحصر به فرد منطقه از جمله آب، زراعت، جغرافیای سیاسی و... بر نظرات کارشناسان برجسته داخلی و نمایندگان دولت‌های خارجی تأکید شده است که این سرزمین را «مملکت زرخیز»، «انبار غله ایران و صادرکننده به دیگر مناطق»، «برای ایران تالی مصر در آفریقا» و... دانسته‌اند. از جمله سرهنگ هنری مک‌ماهون که در رأس یک هیئت بزرگ از کارشناسان کشاورزی، آبیاری، دامپروری و امنیتی به خاطر مقاصد استعماری هند - بریتانیا در اوایل قرن بیستم به مدت دو سال ونیم در سراسر سیستان به تحقیق می‌پردازد خاطر نشان می‌کند که: تا قرن دهم سیستان کشوری بسیار ثروتمند، پیشرفته و متمدن بود، اما شروتنش موجب بدبختی آن شد... سیستان حتی باروش‌های کنونی میزان بسیار هنگفتی گندم و محصولات غذایی اضافه بر احتیاجات محل تولید می‌کند و البته می‌تواند محصولات بیشتری تولید کند. «تحت حکومتی اصلاح‌شده» سیستان قادر است بالندگی زحمت به صورت مصر دومی در آید.

همین اهمیت، سیستان را تبدیل به حوزه رقابت دائم قدرت‌های استعماری روس و انگلیس کرد. در حقیقت دخالت‌های این دو قدرت در منطقه؛ عامل اصلی فقر فلاکت‌بار مردم آن بود که در این سرزمین زرخیز روزگار مشقت‌باری را می‌گذراندند.

انگلیسی‌ها فکر می‌کردند اگر هرات در دست ایرانی‌ها بماند ممکن است به صورت پایگاه خارجی روس‌ها برای دسیسه علیه آنها در هند به کار رود. در نتیجه مدت‌ها در کلکته و لندن برای ضمیمه ساختن هرات به کشور متحد افغان به عنوان بهترین راه حل حفظ هند کار کردند. پس از به دست آوردن اطلاعات لازم و نفوذ در میان رؤسای ایلات افغانستان و ایران و بعضی از مقامات کلیدی آنها، بهترین فرصت برای امپراتوری بریتانیا در دهه ۱۸۵۰ برای تصرف هرات به دست آمد. در ایران میرزا آقاخان نوری که با همدستی انگلیسی‌ها میرزا تقی خان امیرکبیر را از صدر اعظمی برکنار و به قتل رسانده بود به صدارت رسیده بود. او در ازای رسیدن به قدرت، استقلال هرات را به انگلیس وعده داده بود. سرانجام هرات با امضای معاهده ۱۸۵۷ پاریس به انگلیس تسلیم شد.

البته انگلیسی‌ها تنها به تسلیم هرات راضی نشدند بلکه بخش قابل توجهی از بلوچستان ایران را نیز به تصرف خود درآوردند که به بلوچستان انگلیسی

موسوم شد. به این ترتیب بخش شمال و جنوب شرق ایران که در همسایگی هند قرار داشت تحت قلمرو و نفوذ بریتانیا درآمد. با وجود این، بریتانیا از بخش میانی شرق ایران یعنی دشت وسیع سیستان نیز چشم طمع فرو نداشت. با امضای معاهده پاریس، چارلز موری - وزیر مختار انگلیس در تهران - هر روز آقاخان نوری را برای درخواست تازمائی زیر فشار می‌گذاشت. تا این که سرانجام موری در یادداشت ۵ مه ۱۸۵۷ خود مدعی شد که سیستان هم جزء افغانستان است. بعین‌حال این ادعا نیز میرزا آقاخان یادداشتی برای موری نوشت و رو نوشت آن را به سفارت‌های روسیه و فرانسه داد. وی در این یادداشت به ۱۴ دلیل سیستان را جزء خاک ایران دانست.

سرانجام شیرعلی خان حاکم افغانستان به دنبال ادعای مالکیت سیستان به تشویق انگلیسی‌ها در سال ۱۸۷۰ به ایران اعلام جنگ داد. با برخورداری از نفوذی که با اخذ امتیاز خطوط تلگراف به دست آمده بود، دولت انگلیس متعاقب اعلام جنگ شیرعلی خان، به استناد عهدنامه پاریس اعلام حکمیت کرد. سرهنگ فردریک گلد اسمید مدیرکل اداره تلگراف هند - اروپایی که ریاست افسران مهندسين سلطنتی بریتانیا را در اجرای عملیات خطوط تلگراف در ایران به عهده داشت، اکنون پس از یک دهه کسب اطلاعات و نفوذ فراوان در میان مقامات و رؤسای محلی به عنوان حکم اختلافات ایران و افغانستان از سوی دولت بریتانیا تعیین شد. بدیهی است که گلد اسمید به خوبی می‌دانست که نزاع درباره چیزی جز ادعای نادریست و تحریک شده افغان‌ها بر مالکیت سیستان نیست. وی در گزارش خود می‌نویسد اکنون ساده نیست که منظور از واژه سیستان را تعریف کنیم زیرا مرزهای گذشته مدت‌های مدیدی است که منسوخ شده است و معنی جدید سیستان عملاً تنها شبه جزیره هیرمند و هامون را تداعی می‌کند. آن‌گاه می‌افزاید:

«من راه بهتری از این که مسئله را با فرض دو قلمرو حل کنیم نمی‌بینم، یک قلمروی متراکم و متمرکز، که آن را «سیستان اصلی» می‌نامم؛ و قلمرو دیگر، جدا و نامنظم، که می‌تواند «سیستان بیرونی» نامیده شود.»

پس از تقسیم سیستان به این گونه، گلد اسمید ادامه می‌دهد که سیستان اصلی می‌تواند از اکنون به بعد تحت حاکمیت ایران باشد. به این ترتیب سرزمین باستان ایرانی که تحت حاکمیت مطلق ایران بود به بهانه دوران بسیار کوتاهی که احمدشاه ابدالی در ۱۷۴۷ به آن تجاوز کرد به مسلخ امپراتوری بریتانیا برده شد و به دو قسمت تقسیم گردید؛ ۴۱۵۹ مایل مربع آن به افغانستان داده شد و ۲۸۴۸ مایل مربع آن در اختیار ایران ماند.

گزارش سروان جرج ناپیر مأمور ویژه انگلیس نشان می‌دهد که با گذشت حدود چهارسال از اعلام حکمیت هیئت داوری بریتانیا، افغانی‌ها سرزمین‌های جدا شده از سیستان را در اعلام داوری گلد اسمید جزء خاک و حقوق خود نمی‌دانند و از اشغال آن امتناع دارند و دولت بریتانیا هنوز نتوانسته است آنها را به اشغال این سرزمین‌ها وادارد.

محورهای اصلی نتیجه‌گیری ناپیر به این شرح است:

- ۱- مردم سیستان و ایران حکمیت را ابرازی برای غارت سرزمین موروثی خود می‌دانند.
- ۲- اجرای حکمیت آن چنان زیان بار است که سهم ایران در این داوری ارزش نگهداری ندارد.

۳- انگلیسی‌ها حکمیت را به خاطر منافع خود با فشار به ایرانی‌ها تحمیل کرده‌اند.

۴- افغانی‌ها در این میان کارگزار انگلیسی‌ها هستند.

۵- مردم برای نادیده گرفتن حکمیت و یا به تأخیر انداختن هر چه طولانی‌تر آن، به امید تغییرات آینده آماده شده‌اند.

اما انگلیسی‌ها به خوبی می‌دانستند که در آن مقطع زمانی مردم ایران تحت حکومت استبدادی قاجار نقش ناچیزی در تعیین سرنوشت خود دارند. آنها می‌دانستند برای تحقق هدف‌هایشان در ایران تنها رضایت شاه کافی است؛ هر چند این رضایت با فشار و ارعاب به دست آمده باشد؛ لذا با فشار و ارعاب فراوان رضایت ناصرالدین شاه برای تقسیم سیستان به دست آمده بود.

فروش سیستان

در فصل دوم کتاب با عنوان «سیستان در احتضار، رقابت‌های توسعه طلبانه روس و انگلیس» به گام‌های بعدی و سرنوشت محتومی که در پی پذیرش نخستین گام‌های نفوذ و حکمیت گلداسمید نصیب سیستان شده بود، می‌پردازد.

از سال ۱۸۹۱ میلادی که میرعلم خان حشمت‌الملک، حاکم مقتدر و وطن‌دوست سیستان در گذشت، حکومت سیستان به فرزند بزرگ او میرعلی اکبرخان حشمت‌الملک سپرده شد که برخلاف پدر، سیاست حمایت از بریتانیا را در پیش گرفت. همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها در سیستان به گسترش شدید نفوذ آنها منجر شد. در بهار سال ۱۹۰۱ دولت ایران که در وضع مالی بدی به سر می‌برد فروش زمین‌های خالصه سیستان را به مبلغ صد هزار لیره استرلینگ به حشمت‌الملک پیشنهاد کرد. حشمت‌الملک در یک گفت‌وگوی خصوصی با کنسول بریتانیا در سیستان از او خواست که دولت بریتانیا برای خرید سیستان به او کمک کند. دولت بریتانیا ضمن موافقت با این درخواست تأکید کرد که این کمک باید به دقت از دولت ایران پنهان نگه داشته شود. این موافقت با فرازونشیب‌هایی روبه‌رو شد از جمله لرد کرزن نایب السلطنه هند نسبت به مصلحت پرداخت پول به حشمت‌الملک اظهار تردید کرد. متعاقباً دولت بریتانیا پیشنهاد کرد و می‌به دولت ایران در ازای وثیقه گرفتن درآمد سیستان بپردازد. این پیشنهاد با فشار سفارت روسیه به دولت ایران که خواستار پیشنهاد مشابهی بود همراه شد.

سیستان اکنون برای دولت هند بریتانیا بیش از هرات قبل از تجزیه ایران اهمیت یافته بود. تصمیمات مشترک وزارت جنگ و امور خارجه بریتانیا در سال ۱۹۰۲ این بود که نباید اجازه داد سیستان به دست روس‌ها بیفتد تا از آن به عنوان سرپل استراتژیک برای عملیات علیه قندهار و بلوچستان استفاده کنند. بر اساس این تصمیمات مشترک وزارت جنگ، از پاییز همان سال برای اشغال سیستان و بنادر جنوب ایران در خلیج فارس آماده می‌شد.

حکمیت مک ماهون

تسهیلات عملی برای این منظور از سوی دولت هند- بریتانیا به مورد اجرا گذاشته شد. دولت هند یک هیئت از کارشناسان نظامی، کشاورزی و آبیاری، اطلاعاتی و امنیتی را آماده کرده بود تا با اعزام آنها به سیستان به

مطالعه گسترده‌ای برای این منظور بپردازند. ریاست این هیئت را سرگرد هنری مک ماهون به عهده داشت. وی در هیئت اعزامی سر مور تیمر دوراند به افغانستان دستیار سیاسی او بود. این هیئت در خلال سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۸۹۴ مرزهای غربی هند و افغانستان را تعیین کرده بود. از این رو مک ماهون اطلاعات دقیقی از بخشی از مرزهای افغانستان و ایران داشت. در خلال آمادگی این هیئت برای اعزام به سیستان مأموران انگلیسی برای از بین بردن روحیه مردم سیستان در میان آنها دست به تبلیغ زده بودند. آنها می‌گفتند که انگلیسی‌ها از امتیازات نامحدودی در سیستان برخوردارند و دولت بریتانیا در نظر دارد سیستان را با نیروهای نظامی متصرف شود.

دولت بریتانیا برای تحمیل پذیرش این هیئت به دولت ایران از همان شیوه‌ای که حکمیت گلداسمید را برای تقسیم سیستان در سال ۱۸۷۲ تحمیل کرده بود استفاده کرد. از اواخر سال اول قرن بیستم سیستان با خشکسالی روبه‌رو شده بود. بهار سال بعد به دلیل تغییر مسیر هیرمند که گلداسمید آن را به عنوان مرز دو کشور ایران و افغانستان تعیین کرده بود اختلافات بین دو کشور بروز کرد. دولت هند که در تعیین خطوط مرزی این ناحیه به دنبال هدف‌های استراتژیک خود بود از حل این مناقشه جلوگیری کرد. افغان‌ها ترغیب شدند از همین نقطه مرزی به خاک ایران تجاوز کنند. سرانجام آنها پس از تجاوز در ژوئیه ۱۹۰۲، قلمرو ایران را ترک کردند اما در حال ترک ایران سدی را خراب کرده و آب را به روی سیستان بستند. دولت ایران که دستش با معاهده پاریس بسته بود به ناچار باید به دولت بریتانیا برای حکمیت مراجعه می‌کرد و به این ترتیب فرصت مناسب برای ورود هیئت مک ماهون فراهم شد.

مشیرالدوله وزیر خارجه وقت ایران موافقت شاه را برای اعزام هیئت با این تأکید که باید؛ «مبنای قراری که داده می‌شود مخالف قراردادی که به مأموریت گلداسمید در سنه ۱۸۷۲ داده شده است نباشد» اعلام کرد. وی حکمیت نهایی لرد لندران وزیر امور خارجه بریتانیا را نیز با همان تأکید فوق پذیرفت.

بهرغم مخالفت‌ها و شک و تردیدهای فراوان دولت‌های ایران و افغانستان برای اعزام هیئت مک ماهون به سیستان و ابراز نگرانی شدید از مأموریت واقعی آن، سرانجام مک ماهون اوایل ژانویه ۱۹۰۳ از کویته وارد سیستان شد. سپس از دو سال و نیم اقامت در سیستان، او آخر ژوئن ۱۹۰۵ به کویته بازگشت. بنا به گزارشی که چندی بعد خود او به انجمن سلطنتی جغرافیایی لندن داد این هیئت برخلاف مکاتبات رسمی سفارت انگلیس در تهران هیئتی «بزرگ و مجهز» بود. خود او در انجمن مزبور اظهار کرد که: «مایک دستهای حدود ۱۵۰۰ نفر بودیم....»

نتایج بررسی‌های هیئت مک ماهون، لرد کرزن - نایب‌السلطنه هند و لرد هربرت کیچنر فرمانده کل ارتش هند را واداشت تا با پیشنهاد تغییراتی در مرزهای ایران، با ساختن سد و احیای کانال‌های موجود در دلتاهای زرخیز قدیمی سیستان، آن را با استفاده از آب فراوانی که در این ایالت وجود داشت زیرکشت ببرند و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم تحت کنترل خود در آورند. استفاده از منابع کشاورزی سیستان در این طرح، به صورتی در نظر گرفته شده بود که نیاز به ۲۰۰۰۰۰ نفر کارگر کشاورزی در این منطقه داشت. برای تحقق این طرح مک ماهون در حکم دآوری خود در نوامبر ۱۹۰۳ تمام مناطق یادشده را با تعیین خط مرزی جدیدی از سیستان جدا کرد. با تعیین خطوط

مرزی جدید، در این قسمت بخشی از سرزمین باقیمانده سیستان بلافاصله به بیابان لم یزرع تبدیل می‌شد و بخش دیگر پس از آبادانی قسمت جدا شده، خود به خود رو به ویرانی می‌رفت و به صحرای شن‌زاری تبدیل می‌شد. در طرح سیاست دفاعی دولت هند در نظر گرفته شده بود تا از آب رودخانه هیرمند که دبی سالانه آن نزدیک به ۳۰ میلیارد متر مکعب می‌شد به صورتی استفاده شود تا «در صورت تهاجم روس‌ها از غرب، سیستان را غیرقابل عبور و بی‌فایده سازد.» این طرح محصول مشترک کرزن و کیچنر بود و نشانه‌هایی از سرسختی‌های کرزن و بی‌رحمی‌های کیچنر را در برداشت، کیچنر که شخصیت نظامی‌اش در خدمت به گسترش امپراتوری بریتانیا از ۱۸۹۹ - ۱۸۷۴ در سودان و مصر رشد کرده بود، اکنون در صدد بود با استفاده از تجارب آفریقای جنوبی با شکستن سدها و منحرف‌ساختن کانال‌های آب و از بین بردن مزارع دهقانان سیستانی، راه دسترسی روس‌ها به هند را مسدود سازد. تجزیه سیستان که تأثیر چشمگیری در تخریب بخش باقیمانده سیستان ایران به جا گذاشت به سادگی صورت نگرفت. برای این کار انگلیسی‌ها مجبور شدند دو شورش محلی را به دست حشمت‌الملک سرکوب کنند.

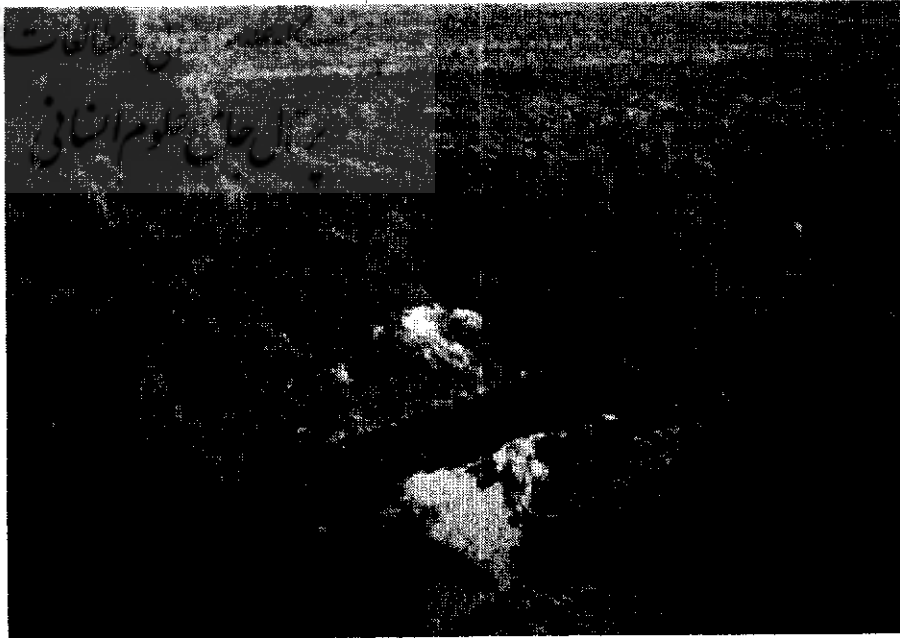
تحلیل شده بیشتری مقارن می‌دیدند که یکی از آنها مسئله دسترسی به نان بود. محصول گندم در سیستان یک سال قبل از ورود هیئت مک ماهون خوب بود. اما به علت صادرات زیاد آن به ایالات متحده و سایر نقاط گران‌تر از سال قبل شد. با ورود هیئت مک ماهون به سیستان، اوضاع بدتر شد. حشمت‌الملک و تجار هندی - انگلیسی به قاچاق و صدور گندم پرداختند و هیئت مک ماهون نیز به ذخیره‌سازی آن پرداخت. این اقدامات و عوامل دیگر قیمت گندم را به حدود دوبرابر افزایش داد و عرصه را بر مردم فقیر سیستان تنگ‌تر کرد. مردم سرانجام در تابستان ۱۹۰۳، حدود سه ماه پس از ورود هیئت مک ماهون، علیه انگلیسی‌ها شورش کردند. واقعیت این بود که حشمت‌الملک، خرید انبوه گندم و قاچاق آن از مرز توسط انگلیسی‌ها را علت شورش می‌دانست، از این رو روغبت چندانی به نتیجه سردهسته‌های شورشی از خود نشان نمی‌داد. شورش از واقعیت جامعه سیستان ناشی شده بود. جامعه‌ای که در آن انگلیسی‌ها مردم محروم را با هدف‌های پیچیده، برای تهیه اولیه‌ترین نیاز ارتقا نشان تحت فشار سنگین قرار داده بودند. بدیهی است که شورش آگاهانه و با رعایت همه جوانب به سختی سرکوب شد.

دوران سیاه از راه می‌رسد

در فصل چهارم نویسنده؛ «آخرین تلاش‌ها» و «اعمال نفوذ بریتانیا در عزل و نصب مقامات» را مورد کنکاش قرار می‌دهد. انگلیسی‌ها در حل مسائل مرزی به دلخواه خود، با میرزا موسی خان کارگزار وزارت خارجه ایران در سیستان دارای اختلافات لاینحل بودند و برای حذف او به هر تلاشی دست می‌زدند. با توجه به فشاری که سفارت بریتانیا در تهران به مشیرالدوله وزیر خارجه وارد می‌ساخت دستورالعمل وی در اکتبر ۱۹۰۳ در چگونگی حذف عملی کارگزاران کمسیون مرزی قابل تعمق است. وی بلافاصله در دستورالعمل دیگری موافقت کرد تعدیل خطوط مرزی گلداسمید بدون قید و شرط پذیرفته شود. دستور پذیرفتن تعدیل به معنی واگذار کردن بخش قابل ملاحظه‌ای از خاک سیستان به افغان بود و پذیرش بدون قید و شرط آن به معنی صرف نظر کردن از مزایای حکمیت گلداسمید بود. وی در حکمیت خود خاطر نشان ساخته بود که افغان‌ها نباید بالاتر از بند سیستان سدی بسازند که به ضرر وضعیت سیستان پس از تقسیم ۱۸۷۲ باشد. صرف نظر کردن مشیرالدوله از این امر حقوق ایران در مورد آب سیستان را به انگلیسی‌ها و افغان‌ها واگذار می‌کرد تا با ساختن چنین سدی باقیمانده سیستان ایران را کاملاً از آب محروم و آن را به صحرای سوزانی تبدیل کنند. مشیرالدوله به دنبال تغییر سیاست دولت با روی کار آمدن عین‌الدوله و یاد دریافت این که اطلاعاتی که یمین نظام در مورد تغییر مرزها به او می‌داده صحیح نبوده است از نظر خود عدول کرد. وی در اواسط

سرکوب اعتراضات مردمی

فصل سوم کتاب به «نقش حشمت‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان» پرداخته است. همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها برخلاف پدرش میرعلم خان که مردی مقتدر و هوشمند و مخالف طرح‌های انگلیسی‌ها بود، در انجام برنامه‌های استراتژیک آنها در سیستان تأثیر به‌سزایی داشت. شواهد و اسناد نشان می‌دهد که بدون همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها مأموریت مک ماهون به موفقیت نمی‌انجامید. مردم سیستان حضور انگلیسی‌ها را با افزایش محرومیت‌های



سال ۱۹۰۵ به بعد روی تطبیق حکمیت مک ماهون با حکمیت گلداسمید اصرار ورزید و ایستادگی کرد.

اما انگلیسی‌ها با اشغال سرزمین‌های مورد نظر، این منطقه را از جنوب به بلوچستان انگلیس وصل کردند و از غرب، رودخانه هیرمند را مرز قرار دادند و از شمال و شمال غربی با تصرف مناطق مورد نظر راه نفوذ به مناطق استراتژیک را که پیش از این از سیستان جدا کرده بودند، مسدود کردند. پس از جدا کردن این مناطق ژئو-استراتژیک، با طرح تقسیم آب هیرمند عملاً سیستان ایران را از سهم آب گذشته خود محروم ساختند تا بتوانند این مناطق را آباد و سیستان ایران را به سرزمین سوخته‌ای تبدیل کنند.

مک ماهون پس از اعلام حکم داوری خود در تقسیم حدود مرزی و علامت‌گذاری در مرزهای جدید ایران و افغانستان به طرح تقسیم آب پرداخت. وی رأی حکمیت خود را در مسئله تقسیم آب سیستان در ۱۵ آوریل ۱۹۰۵ اعلام کرد. مشیرالدوله ایرادات دولت ایران را به حکمیت مک ماهون در مورد تقسیم آب سیستان به سفارت انگلیس ارسال داشت. سفارت انگلیس به وی پاسخ داد که چنانچه دولت ایران در امتناع از قبول حکمیت مصر است خوب است برحسب قراری که در نوامبر ۱۹۰۲ داده شده است به وزیر خارجه انگلیس استیناف دهد تا وی حکم نهایی را صادر کند. به نظر می‌رسد هدف از فرستادن این پاسخ یادآوری مجدد به مشیرالدوله بود که عملاً ریش و قیچی در دست انگلیس است. اما باز هم مشیرالدوله طی یادداشتی مهم ایرادات دولت ایران را به داوری مک ماهون در مورد تقسیم آب برای وزارت خارجه بریتانیا فرستاد و در آن تأکید کرد که تفسیری که مک ماهون از داوری گلداسمید کرده و برخلاف مفاد تصریح شده در آن داوری است، این تفسیر دست ایران را به کلی می‌بندد و آن را محکوم می‌کند تا به وضع کنونی سیستان و مخاطره کمبود آب آن تن دهد. اگر افغان‌ها نهرهای متروکه و قدیمی در سمت خود را احیا کنند و یانه‌های جدیدی احداث نمایند تمام اراضی ایران تبدیل به بیابانی لم‌یزرع خواهد شد.

همزمان روزنامه‌های متنفذ انگلیسی زبان هند - بریتانیا توصیه می‌کردند که دولت بریتانیا مخالفت‌های دولت ایران را در مورد حکمیت مک ماهون نادیده بگیرد. یکی از این روزنامه‌ها می‌نویسد که شاه ایران باید اجباراً حکمیت سرهنگ مک ماهون را همان‌طور که امیر افغان قبول کرده است قبول کند.

واقعیت این بود که دولت هند - بریتانیا در نظر داشت کل منطقه‌ای را که در ذونوبت با حکمیت گلداسمید و مک ماهون از سیستان جدا کرده بود به دلایل استراتژیک و تجاری آباد سازد و جمعیت سیستان ایران را به آنجا جذب کند و در نتیجه با تخریب عملی سیستان ایران از تهدید هند در این ناحیه آسوده خاطر باشد. به این ترتیب تبدیل سیستان به سرزمین سوخته، امری اجتناب‌ناپذیر بود که کارشناسان هیئت مک ماهون پس از بررسی و تحقیق با طرحی که برای آبادانی اراضی جدا شده از سیستان ارائه داده و به اجرا گذاشته بودند خود نسبت به تحقق آن تردیدی نداشتند. آنها اظهار نظر کرده بودند که: «اگر اراضی زراعتی بدین نحو توسعه داده شود و کوشش برای صرفه‌جویی و نظارت آب به عمل نیاید قدر مسلم این است که در ماه‌های گرم در قسمت پایین

رودخانه، در اغلب سال‌ها رودخانه در سیستان خشک خواهد بود.»

سیستان از انبار غله ایران تا سیه‌روزی نهایی

در فصل پنجم «نگاهی به وضعیت کشاورزی و دامداری سیستان در خلال سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۸۷۳» تلاش شده است تا وضع کشاورزی و دامداری سیستان در سال ۱۸۷۲، هنگامی که هیئت اعزامی بریتانیا تصمیم به اعلام تجزیه آن گرفت با سه دهه بعد مقایسه شود. برای این کار به‌طور عمده از اسناد بریتانیای کبیر و مأموران آن و نیز از نوشته‌های مقامات و مأموران ایرانی درگیر در مسئله استفاده شده است، از جمله از یادداشت‌های ذوالفقار کرمانی که در مأموریت گلداسمید در سال ۱۸۷۲ جزء هیئت اعزامی ایران بوده است. وی در همان سال از طرف ایران مأمور بررسی شرایط کشاورزی و دامداری سیستان شده است. کرمانی تحصیل کرده دارالفنون شاید اولین ایرانی است که در عصر قاجار در تحقیقاتش از روش علمی و آماری استفاده کرده و اطلاعات تقریباً جامعی درباره وضعیت اقتصادی، کشاورزی و جغرافیایی سیستان داده است.

وجه مشترک همه این تحقیقات، گزارش‌ها و اسناد حاصل‌خیزی فوق‌العاده خاک سیستان بوده که در آن محصولات فراوانی در سال ۱۸۷۲ به ثمر می‌رسیده است. گندم، جو، ماش، تنباکو، هندوانه، خربزه، سیر، پیاز، بادمجان، چغندر، کنجد و کدو بخشی از این محصولات بوده‌اند. همچنین باغ‌هایی با درختان عناب، انار، انگور، سیب، آلو، زردآلو، توت، انجیر، خرما، درخت توت کرم‌پریشم و... در بسیاری از نقاط سیستان وجود داشته است.

وفور نیزارها و بوستان‌های کم‌نظیر دامنه هامون دامداری پررونقی را نصیب مردم می‌کرده است. وجود حوضچه‌هایی - «چونگ‌هایی» - که باعث رویدن علف‌های خودروی آبی می‌شد، محل مناسبی برای جذب پرندگان مهاجر بوده است. شکار این پرندگان یکی از منابع قابل توجه اقتصادی سیستان بوده و پرندگان شکار شده به نقاط دیگر صادر می‌شده است. خانوارهای زیادی از صید پرندگان امرار معاش می‌کرده‌اند. کرمانی در گزارش خود می‌نویسد که ۳۴ نوع مرغابی در سیستان دیده است که ابتدا در سایر ولایات ندیده است و پروکرک آنها نیز تجارت بزرگی بوده است. یکی دیگر از منابع مهم اقتصادی سیستان ماهی بوده است. کرمانی می‌نویسد: «مثل جنس ماهی سیستان در جای دیگر دیده نشده است.» منبع اقتصادی دیگر مرغ خانگی بوده که گونه و نژاد آن با سایر جاها تفاوت جدی داشته است و به لحاظ گوشتی و تخم‌گذاری از کیفیت بسیار مطلوبی برخوردار بوده است. به همین دلیل مرغ در سیستان فراوان و بسیار ارزان بوده است. با چنین فراوانی حتی پایین‌ترین اقشار جامعه سیستان نیز می‌توانستند زندگی خود را تأمین کنند.

همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها در توسعه نفوذ بریتانیا در سیستان، اجرای طرح تقسیم سیستان و تقسیم آب هیرمند براساس حکمیت دولت بریتانیا منجر به کاهش ظرفیت تولید کشاورزی و دامداری سیستان و در نتیجه کاهش قدرت مالی عمومی سیستان شد و فقر و بی‌نواهی مردم را رقم زد. براساس آمارگیری ذوالفقار کرمانی، سیستان قبل از تقسیم در سال ۱۸۷۲



حدود ۱۲۰۶۷۵ نفر جمعیت داشت. پس از تقسیم باز دست دادن ۷۵۰۰۰ نفر از جمعیت خود، جمعیت آن به ۴۵۰۰۰ نفر کاهش یافت. این جمعیت اغلب به داخل کشور مهاجرت کردند. کاهش جمعیت به دلیل تخریب کشاورزی و دامداری سیستان صورت گرفت.

دست آورد هیئت مک ماهون با جدا کردن مجدد قسمت های مهمی از خاک سیستان با حکمیت مرزی ۱۴ نوامبر ۱۹۰۳ و نیز تقسیم آب سیستان با اعلام حکمیت در مورد آب در ۱۰ آوریل ۱۹۰۵ به گونه ای بود که برای ایران سیستانی باقی گذاشت که دیگر مقدراتش برای تأمین قوت لایموت به دست افغان هایی افتاد که سیاست خارجی آنها را انگلیسی ها اداره می کردند و به این ترتیب «دوران سیاه» مردم سیستان از راه رسید.

سیستان قربانی رقابت قدرت های بزرگ

در فصل ششم کتاب «سیستان» و «رقابت قدرت های بزرگ» به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرد و به این موضوع می پردازد که این سرزمین مستعد و اعجاب انگیز چگونه در گردونه رقابت دو قدرت وقت جهانی یعنی روس و انگلیس و اندکی بعد آلمان، روانه قربانگاه شده و از منطقه ای فوق العاده حاصلخیز به سرزمینی سوخته تبدیل می شود.

شاهان مستبد و فاسد قاجار که به کشور به صورت املاک خصوصی خود نگاه می کردند با دادن امتیازات و فروش منابع در آمد ایران به این دو قدرت امپریالیستی عملاً در امحاء استقلال ایران و استثمار مردم آن با آنها اشتراک مساعی داشتند.

تیر خلاص به سیستان

فصل هفتم و آخرین بخش از کتاب به «سیستان در دوران پهلوی» می پردازد که شاید به دلیل متأخر بودن وقایعی که نویسنده در این بخش به آن اشاره دارد، به نوعی مهم ترین بخش کتاب محسوب شود.

به هنگام عدم پذیرش حکمیت مک ماهون از سوی ایران (۱۹۰۵) سیاست خارجه افغانستان را دولت بریتانیا اداره می کرد. در نتیجه روابط ایران و افغانستان قطع شد. چگونگی توزیع آب هیرمند نیز نامشخص باقی ماند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و با روی کار آمدن رضاخان پهلوی، مجدداً روابط دو کشور برقرار شد. حدود یک دهه پس از آن، پس از ۲۶ سال تعلیق مسئله تقسیم آب هیرمند، به پیشنهاد ایران کمیسیون مختلطی از دو کشور تشکیل شد تا با تبادل نظر زمینه را برای انعقاد قرارداد تقسیم آب فراهم سازند. مذاکرات هفت سال به طول انجامید و در هشتم دی ماه ۱۳۱۷ شمسی قراردادی در ۱۶ ماده به امضای نمایندگان دو طرف رسید. اعلامیه مشترکی منضم به این قرارداد بود. متعاقباً قرارداد و اعلامیه مشترک منضم به آن، توسط مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسید و رضاشاه آن را امضا کرد. هیئت انجمن شورای ملی افغانستان نیز قرارداد را تصویب کرد، اما از تصویب اعلامیه مشترک خودداری ورزید. در این اعلامیه از طرف دولت ایران اعلام شده بود که «یگانه منظور از این قرارداد زراعت و آبیاری سیستان است تا زارعین از این جهت در مضیقه و زحمت نباشند و هیچ مقصودی در به دست آوردن وسیله و بهانه برای مداخله در امور داخلی افغانستان ندارد و پیوسته ترقی و تعالی افغانستان را آرزومند است» و از طرف دولت افغانستان اعلام شده بود که «به هیچ وجه مقصودی در تضییق و فشار و نرسیدن آب به سیستان ندارد و به این منظور اقداماتی را که موجب نکت [کمبود، کاهش] آب سهمی ایران در بند کمال خان و از این راه ضرر رساندن به زراعت و آبیاری سیستان بشود اجازه نخواهد داد.» دولت ایران اعلامیه را جزء لاینفک قرارداد می دانست، اما دولت افغانستان معتقد بود که تعهد مندرج در اعلامیه تکراری است و ضرورتی ندارد. دولت ایران معتقد بود که قرارداد بدون شرط مندرج در اعلامیه مشترک ارزشی ندارد. واقعیت این بود که افغان ها به رغم صراحت حکمیت گلداسمید مبنی بر این که هیچ یک از دو دولت نباید در مسیر هیرمند دست به اقداماتی

دولت افغانستان در ۷ آبان ۱۳۳۱ با اعلام پذیرش رأی کمیسیون آمادگی خود را برای مذاکره با ایران اعلام کرد.

پس از سقوط دولت دکتر مصدق، دولت افغانستان با استظهار از حمایت و قدرت انگلیس و امریکا، به راه حل مسئله براساس گزارش کمیسیون دلنا اصرار ورزید. در نتیجه مذاکرات بین دو دولت ایران و افغانستان از فروردین ۱۳۳۵ در سفارت ایران در واشنگتن آغاز شد، ولی به دلیل اصرار افغان‌ها به نظرات کمیسیون دلنا تا یک سو و اصرار نمایندگان ایران بر نادیده گرفته شدن حق ایران از سوی دیگر به نتیجه نرسید. در شهریور ۱۳۳۷ دولت ایران ضمن پیام تبریک به پادشاه افغانستان به مناسبت چهلمین سال استقلال آن کشور خواستار حل و فصل دوستانه اختلافات در مورد هیرمند شد. مذاکرات کم و بیش ادامه داشت تا در سال ۱۳۴۷ به دنبال دیداری که صدر اعظم افغانستان از تهران کرد، دولت ایران تضمینی به دست آورد که به موجب آن افغانستان سیلاب‌های طبیعی هیرمند را از مسیر اصلی خود منحرف نکند و اجازه دهد ایران به سهم خود از این سیلاب‌ها استفاده کند. خشکسالی شدید سال ۱۳۵۰، سرانجام منجر به تنظیم معاهده‌ای در ۱۶ ماده و دو پروتکل پیوست شد که در ۲۲ اسفند ۱۳۵۱ به هنگام دیدار امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران از کابل به امضای دو دولت رسید. دولت افغانستان همه خواسته‌های اساسی خود را در خصوص استفاده از آب هیرمند در دو ماده که بر مبنای جدول تنظیمی گزارش کمیسیون دلنای هیرمند تنظیم شده بود، گنجانده بود. براساس ماده پنج این معاهده «افغانستان متعهد می‌شود از هرگونه اقدامی که موجب نقصان یا قطع حقایق ایران شود خودداری کند» و «ایران هیچ ادعایی بر آب هیرمند بیشتر از مقداری که طبق معاهده تثبیت شده (ماده ۲) - ندارد حتی اگر مقادیر آب بیشتری هم در دلنای هیرمند فراهم باشد و بتواند مورد استفاده ایران قرار گیرد.» و به این ترتیب تیر خلاص به سرزمین پیش از این سوخته سیستان زده شد.

در خلال بیست سال - از ۱۳۳۱ تا ۱۳۵۱ - دولت افغانستان می‌کوشید تا مسئله سهمیه آب ایران از هیرمند را براساس کمیسیون دلنای هیرمند حل کند. دولت ایران که آن را مغایر با حکمیت گلداسمید و مک‌ماهون و موازین حقوق بین‌المللی و حقوق مسلم و منافع خود می‌دانست قاطعانه با آن به مخالفت می‌پرداخت. این‌که چگونه یکباره پرونده قطور شواهد و اسناد تاریخی متقن صدساله که اینک عهدنامه‌های مصوب کمیسیون حقوق بین‌المللی سازمان ملل متحد ناگزیر به پذیرش حقانیت آن بود به عرصه مراجع حقوقی بین‌المللی برای حل و فصل نیامد و این‌که چگونه دولت ایران - در سال ۱۳۵۱ - کوچک‌ترین فشاری به افغانستان برای پذیرش حقوق مشروع خود با توجه به ارتش مقتدر شاه‌نیاورد، اسرار نهفته‌ای است که می‌باید متخصصین در آینده پرده از آن بردارند.

ناصرالدین شاه تحت فشار شدید در سال ۱۸۷۳ با پذیرش حکمیت گلداسمید از بخش عظیمی از خاک سیستان گذشت، اما صدسال بعد دولت محمدرضا شاه پهلوی ظاهراً بدون هیچ‌گونه فشاری با امضای قراردادی ننگین - که از خرداد ۱۳۵۶ به اجرا درآمد - از حقوق ایران از آب سیستان گذشت و زمینه را برای تخریب نهایی سیستان فراهم ساخت.

از آن پس با توجه به کودتاهای بی‌دری در افغانستان و همچنین سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران تغییری در قرارداد مذکور حاصل نشده است.

بزننده که موجب کاهش سهمیه آب طرف دیگر شود، نهر سراج را از هیرمند منشعب و در سال ۱۳۱۳ افتتاح کردند. به دنبال آن به انشعاب نهر بزرگ‌تری بنام نهر بغرا توسط دو شرکت آلمانی و ژاپنی پرداختند که پس از جنگ جهانی دوم اتمام عملیات به شرکت امریکایی موریسون واگذار شد. این شرکت امریکایی در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ عهدمدار ساخت سدهای دیگری به نام سد کجکی و ارغنداب نیز شد. دولت افغانستان در طرح‌های پیشنهادی دیگری اصرار داشت دولت ایران بپذیرد که استفاده از آب هیرمند از بند کمال‌خان به بالا «به منظور توسعه زراعت و آبیاری افغانستان» بلامانع است. استفاده از واژه «توسعه» در این پیشنهادات بسیار معنادار بود.

این مناقشات و مذاکرات همچنان بدون نتیجه‌گیری و توافق نهایی باقی ماند تا محمدرضا شاه پهلوی به قدرت رسید. دولت قوام‌السلطنه در مهرماه ۱۳۲۵ برای به نتیجه رساندن همان توافق‌نامه ۱۳۱۷ اقدام کرد، اما دولت افغانستان با گنجانیدن مجدد واژه «توسعه» باعث شد توافق صورت نگیرد و همچنان رفت و آمد هیئت‌های دو طرف و پیشنهادات جدید ادامه یافت.

در مهرماه ۱۳۲۶، دولت ایران تصمیم گرفت موضوع آب هیرمند را به عنوان مسئله‌ای که می‌تواند صلح جهانی را به مخاطره بیندازد طبق ماده ۳۳ منشور به شورای امنیت ارجاع دهد. در حالی که شرکت امریکایی موریسون در افغانستان در رابطه با آب هیرمند اشتغال خاطر یافته و مشغول ساختن دو سد کجکی و ارغنداب بود، دولت ایران را از انجام این امر منصرف ساخت. در حالی که ارجاع این موضوع به سازمان ملل قطعاً عنوان موضوعی که در ارتباط با صلح و امنیت جهانی است به نفع ایران می‌توانست خاتمه پیدا کند.

در ۱۹ مهرماه ۱۳۲۶، دولت امریکا پیشنهاد کرد که ایران و افغانستان برای حل مسئله آب هیرمند مذاکرات دوجانبه را در واشنگتن پیگیری کنند و دولت ایالات متحده به عنوان میانجی عمل کند. نتیجه به تشکیل کمیسیون دلنای هیرمند منجر شد. کمیسیون مزبور پس از انجام کار کارشناسی، مطالعات و سفرها و مراجعه به حکمیت‌های پیشین، گزارش خود را در ۱۵ خرداد سال ۱۳۳۰ تسلیم ایران کرد. اندک تأملی بر توصیه‌های کمیسیون بی‌طرف نشان می‌دهد که کمیسیون مزبور چندان هم بی‌طرف نبود. برای نمونه؛ فقدان اظهار نظر صریح در خصوص سهمیه ایران از آب اضافی که از سدهای کجکی و ارغنداب به دست می‌آمد و نادیده گرفتن اثر مخرب این دو سد که مآلاً به خشک شدن دریاچه هامون و از بین رفتن نزارها و بوستان‌های آن می‌شد و تغییرات عظیم زیست‌محیطی را در پی داشت نشان دیگری از انحراف کمیسیون از وظایف بی‌طرفی خود بود. کمیسیون همچنین گزارش مربوط به آب مورد نیاز ایران در ماه‌های مختلف سال را که توسط بنگاه آبیاری ایران دقیقاً محاسبه شده بود بدون مطالعه و تحقیق رد کرد و خود بدون ارزیابی از میزان واقعی اراضی قابل کشت سیستان و بدون بررسی اراضی عظیمی که به علت احداث نهرهای سراج و بغرا تبدیل به بیابان شده و مردمش جلای وطن کرده بودند به تقلیل قابل ملاحظه سهم آب ایران پرداخته بود.

در این هنگام؛ دولت ملی دکتر مصدق به قدرت رسیده بود و مسلم بود که چنین گزارشی خلاف منافع ملی ایران نمی‌توانست مورد قبول باشد. اما